

邪崇

邪崇

— 大圓子◎著 —



晋江大圓子

The Haunted

نویسنده: دایوان زی

مترجم: دختری با ماسک شیشه ای

این کتاب دارای 140 فصله

برای اطلاعات بیشتر به کانال مترجم ملحق شین!

https://t.me/lotus_sefid



لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس ها

اون رو دریافت کنید.

سایت myanimes.ir

[@myAnimes](mailto:myAnimes)

شما میتونین برای خرید کتاب ها از طریق کانال مترجم هم اقدام کنید!

این اثر متعلق به مای انیمه است به عنوان مترجم، مجوز پخش یا کپی یا انتشار

و چاپ کتاب رو بدون اجازه خودم نمیدم... لطفا رعایت کنید! خرید این

کتاب مدرکی برای استفاده های نامشروع شما نیست!

فصل پنجم: مرد زیر آب

چی یان آن شب خوب و راحت خوابید.

چه بخاطر آرامش روانی ناشی از داشتن خاکسترهای ارباب ییه سوم بود یا اینکه آنها واقعا از او محافظت میکردند نمیدانست .. بهر حال شدیداً احساس خستگی میکرد. این خواب شبانه کمکش کرد تا خوابی که به خودش بدهکار بود را پس بدهد. وقتی از خواب بیدار شد پر انرژی و سر حال بود.

او یک ظرف نودل فوری پخت و اول یک کاسه برای ییه بینگجی گذاشت و آن را روی محراب نهاد. با توجه به تجربیات کودکش، باوری عمیق به چنین چیزهایی داشت. از آنجایی که کمک و یاری ارباب ییه را میخواست. پس خالصانه دعا میکرد.

کاسه را پایین گذاشت و دعا گویان گفت: «منو بخاطر دیر بیدار شدنم ببخش، لطفا همراه من از این غذای ساده نوش جان کن.»

سه ماه پس از این ماجرا گذشت و هوا میرفت که سرد شود. چی یان در آرامش زندگی میکرد. حتی دیگر کابوس هم نمیدید. از آنجایی که آدمی علاقمند به خانه بود و شبکه کاری ارتباطی قدرتمندی هم نداشت زندگیش حالتی منظم و

خودکار گرفته بود درست مانند قبل از روزهای مواجهه با اشباح.

او صبح ها به سر کار میرفت و شب برمیگشت. در خانه غذا می پخت. بیشتر و بیشتر احساس میکرد شیوه راهب جانگ مفید بوده است و خاکستر ییه بینگجی از او محافظت میکرد. او به معبد رفت تا مقداری پول به عنوان سپاسگزاری بخاطر رسیدن به آرزویش قبلی خود اهدا کند.

هرگز فراموش نمیکرد که برای ارباب ییه غذا کنار بگذارد. چنان زندگی میکرد انگار دو نفر در آن خانه بودند.

اما آنچه چی یان نمیتوانست ببیند سایه انسانی دودی شکلی بود که همه جا دنبالش می آمد. سایه همچنان تیز تر و هشیار تر میشد.

هنگام صرف غذا، سایه غذای روی محراب را لمس نمیکرد ولی کنار چی یان می نشست و تماشایش میکرد. وقتی چی یان دوش میگرفت سایه نیز پشت پرده حمام منتظر میماند هنگام خواب، سایه کنار تختخواب ملکه گونه او می نشست که پهنای آن به اندازه دست یک مرد هم نبود.

چی یان دیگر تنها زندگی نمیکرد اما خودش با خبر نبود. او غرق در این تصور آرامشبخش بود که خیال میکرد معجون شفابخشی را دریافت کرده است.

وقتی استفاده از گردنبند یشم و شیشه خاکستر برایش سخت شد، راه های

مختلفی را امتحان کرد مثلاً گردنبند را در کیف وسایلش قرار داد و فقط خاکسترها را به گردنش آویزان میکرد. همه چیز کاملاً عادی شده بود حتی وقتی کیفش را با خود نمیببرد احساس میکرد جسارت بیشتری دارد پس گردنبند را در کشوی قفسه کنار تختش گذاشت.

در یکی از روزهای نوامبر، شوچیانگ دوست دبیرستان چی یان، از او خواست همراهش بیرون برود.

آزمان که چی یان در یک دانشگاه محلی درس میخواند شوچیانگ به دانشگاه ملی سومین میرفت. درسش را ادامه داده و مدرک دکترایش را هم گرفته بود. محوطه دانشگاه سومین نزدیک حومه شهر بود شایعه شده بود که انسان میتواند از روی سقف دیوارتمان ریاضیات مزرعه خوشه های طلایی را ببیند.

در جایی نه چندان دورتر از مدرسه، دریاچه سومین قرار داشت. با اینکه دریاچه ای ساخته دست انسان بود اما عمق و اندازه اش قابل توجه بود. میگفتند اگر کسی درونش بیفتد سخت نجات پیدا میکند. حتی در بخش های کم عمق دریاچه هم بستری از گل شل وجود داشت و همین یکی از عوامل غرق شدن های چند سال اخیر و منجمله تصادفات سهوی و عمدی بود.

شوچیانگ از زمان دبیرستان با چی یان دوست بود. آنها همیشه کنار رودخانه راه میرفتند و بی وقفه حرف میزدند. اکنون منظره دور دریاچه خالی شده ؛

گیاهانش زرد و زوزه باد حالتی افسرده کننده بوجود آورده بود. چی یان با وجود ژاکتش احساس سرما میکرد ولی همین که میخواست پیشنهاد بدهد به کافه بروند توجه شوچیانگ به چیزی در فاصله ای دور جلب شد.

چی یان رد نگاهش را دنبال کرد و یک گروه از مردم را کنار دریاچه دید، آنجا پلیس و آمبولانس هم بود. شوچیانگ آهی کشید: «حتما بازم یه اتفاقی افتاده.» شوچیانگ شخصیت فضولی داشت و دلش میخواست در همه کاری دخالت کند اهمیت نداشت آن کار خوب بود یا بد ... پس با وجود اینکه فهمید آنجا اتفاقی افتاده است باز هم چی یان را با خود کشید تا نگاهی بیندازد

در گذشته معمولا چی یان یک مایل دورتر می ایستاد و هرگز راضی نمیشد به آن سمت برود ولی همانطور که میگفتند: «وقتی به چیزی عادت کنی دیگر عادی زندگی کردن کاری آسان نبود.»

اوایل این سه ماه، باز هم چی یان هنگام شب به چندین سایه مشکوک برخورد میکرد یا بخاطر کابوسهایش بیدار میشد ولی همانطور که برای لوح ییه یینگجی دعا میکرد، خاکسترها بیشتر و بیشتر تاثیر می گذاشتند چنان که در این ماه های اخیر با هیچ حادثه ماورایی روبرو نشده بود.

وقتی دانش آموز بود و گردنبنند یشم را به گردن می آویخت و افراد جوان با آن انرژی پر از سرزندگی محاصره اش میکردند این ثبات و آرامش را نداشت.

چی یان دیگر داشت به تمام تجربیات 20 ساله اخیر خود شک میکرد. او که در آرامشی بی مانند قرار گرفته بود ناخودآگاه دفاعش را پایین آورد و دنبال شوجیانگ روان شد.

بدنی نیمه پوشیده با پارچه ای سفید روی زمین قرار داشت. شخصی حرفه ای کنارش نشسته و آن را بررسی میکرد چی یان با آن فاصله دید میتوانست بدن پف کرده و سفید جسد را ببیند و رد خونی که از بینی جسد جاری بود.

شوجیانگ که تحمل دیدن این منظره را نداشت چی یان را کشید و گفت: «بریم بریم ... تقصیر من بود فراموش کردم تو چقدر از این چیزا می ترسی ... تو دبیرستان همیشه از این چیزا دوری میکردی حتی جرات نداشتی به داستان اشباح گوش بدی.»

یکبار در دبیرستان، جرقه جذابیت داستان های ماورالطبیعه در میان جوانان روشن شد و کنجکاوی همه تحریک شده بود. چی یان را هم با خود پیش یک شخص بردند که داستانهای اشباح را میگفت در انتها او برای سه روز شعله های سوزان تب را تحمل کرد.

چی یان پیش خودش فکر میکرد اینطور نیست که او ترسو باشد فقط بخاطر ترسیدن نبود که تبش پایین نمی آمد. آن روز، وقتی همه دایره وار دور هم جمع شدند. او به شکلی عجیب حضور چیز دیگری را آنجا احساس میکرد و هاله

مردمانی را دید که آنان را محاصره کرده و به حرفهایشان گوش میدادند.

هرچند پدر بزرگ و مادر بزرگش او را نازپرورده بزرگ کرده بودند اما مادر بزرگش بخاطر آن ماجرا شدیداً او را سرزنش کرد. چی یان وقتی به تلاش مادر بزرگش برای حفاظت از او می اندیشید احساس گناه میکرد. در نتیجه پس از آن حادثه حواسش جمع بود و از حوادثی که خطرات بیخودی برایش ایجاد میکردند دوری میکرد.

ولی از خیلی وقت پیش اوضاع بهتر شده بود.

همانطور که شوجیانگ او را میکشید چی یان سرش را چرخاند اما در همان حالت احساس کرد کسی به او نگاه میکند. ناخودآگاه چرخید و نگاه کرد متوجه شد در میان تماشاچیان که حادثه را نگاه میکردند کس دیگری هم هست. این شخص بدنی پف و رنگ پریده داشت صورتش سفید بود و رد خون از بینیش جاری بود.

او مستقیم به چی یان نگاه میکرد.

در حقیقت، چی یان بنیه ضعیفی داشت و مهارت های ماورالطبیعه نداشت. معمولاً بخاطر شرایطش میتواند سایه هایی را ببیند اما در شرایط عادی اینطور نبود. زمانهایی میتواند این چیزها را مثل الان واضح ببیند که آنها به او توجه میکردند... درست مثل الان!!

در اکثر اوقات، حتی دنبالش هم می آمدند ولی سخت میشد گفت میتوانند به او آسیبی بزنند یا خیر....

زمانی، وقتی کودک بود یک راهب به او گفت این چیزها با میل شدیدی به او توجه دارند و اگر به او بچسبند، خلاص شدن از شرشان آسان نخواهد بود. همه تبدیل به اشباح نمیشدند زیرا اشباح موجوداتی منفی و شیطانی بودند و معمولاً اگر شخصی باورمند می مرد به آن فرم در نمی آمدند بلکه چیزی میشدند که خصوصیات انسانی داشت.

پس آندسته از مردمی که شر و شرور بودند احتمال اینکه تبدیل به شبح شوند و در دنیا بمانند زیاد بود متقابلاً روح یک شخص هم میتواند باقی بماند.

وقتی راهب جانگ اولین بار او را دید گفت یکی از فامیل های مرحومش روحش را برای "محافظت" باقی گذاشته و مخفیانه از او مراقبت میکند. هرچند بقایای روح یک شخص ارتباطی با انسان اصلی نداشتند ولی بیشتر شبیه یک یادگاری خاص از شخص مرده به نظر می آمدند.

در هر صورت این چیزها شر بودند حتی اگر انسانی را تسخیر میکردند آسیبی که میزدند خیلی بدتر بود مدرکش هم همان اتفاقات گذشته چی یان بود.

چی یان بخاطر بی توجهیش خودش را سرزنش کرد ولی دیگر دیر شده بود. وقتی دستش را به سمت گردنبنند روی سینه اش برد یادش آمد که آن را در

خانه جا گذاشته است پس تنها میتوانست به خاکسترهای ییه یینگجی تکیه کند اما نمیدانست چرا ارباب سوم ییه اینبار از او محافظت نمیکند.

وقتی به معبد راهب جانگ رفت تا سپاسگزاری کند پرسیده بود چرا خاکستر یک شخص میتوانست اینقدر قدرتمند باشد؟ راهب جانگ خیلی مبهم و سربسته گفته بود آن خاکستر شخصی با ظاهر شیطانی ست و آنها دارند یک سم را با سم دیگری درمان میکنند.

با اینکه ظرف خاکستر ییه یینگجی شر بود، وقتی آن را با خود به همه جا میبرد اشباح جرات نزدیک شدن به او را نداشتند راهب جانگ تاکید کرد که او از کارکرد کلی این روش اطلاعی ندارد و این شیوه را تنها از یک متن باستانی فراگرفته است.

چی یان با اضطراب آب دهانش را بلعید و ان شیشه کوچک را لمس کرد پیش خود می اندیشید شاید این چیز از اشباح معمولی قدرتمند تر بود بهمین دلیل ارباب ییه سوم آنقدر توان نداشت که در برابرش ایستادگی کند؟

نکته!!

❖ لطفا دزد نباشید! شما اجازه ندارین کارهای مارو در هیچ برنامه ایرانی و غیر ایرانی کپی و پخش کنید.

❖ شما اجازه ندارین ترجمه مارو به اسم خودتون به دیگران بفروشید تا چاپش کنن!
❖ امانت دار باشید شما اجازه چاپ و کپی و پخش کتاب رو به هیچ عنوانی ندارین.... خودتونو زرنگ فرض نکنین....

❖ شما با یه مبلغ ناچیز کتاب رو میخرین اما صاحب ترجمه نیستین!
❖ خیلی راحت میتونیم ترجمه خودمونو بشناسیم ... فکر نکنین با تغییرات کوچیک چیزی رو میتونین عوض کنین.
❖ دزد و پست نباشید.

بالانسبت همه اونهایی که تا الان با قلبشون مارو همراهی کردن. ازتون ممنونم ♥

تسخیر شده

لیستی از تمام کتابهایی که تا الان به اتمام رسیدن و یا در حال ترجمه
هستن:

Hua Hua You Long

Mo Dao Zu Shi Novel

The Scum Villain's Self-Saving System

بزودی پایان می یابد

Heaven Official's Blessing

در حال ترجمه

Ai no Kusabi

The Haunted

record of the missing sect master

شما میتونین توی سایت مای انیمه نسخه های کامل کتاب ها وهمینطور

نسخه های تکی رو پیدا کنید!

لطفا در صورت کپی شدن کارهامون در هر کانال یا شبکه اجتماعی یا

ورک شاپی بهمون اطلاع رسانی کنید!

https://t.me/lotus_sefid

myAnimes@